



# کشتیِ جمعہ در ساری

محمد سعید مدنی

گرگ در گله و سگ بسته و چوپان در خواب  
تو خود انصاف ده این شیوه چوپانی نیست

تبرستان

[www.taharestan.info](http://www.taharestan.info)

# یک شب جمعه

## در ساری

### یا

مناظره چند ساعته

با مبلغ بهایی

۲۹ آبان ماه ۱۳۸۳

خدمتگزار دین حنیف

محمد مردانی

تبرستان  
www.tabarestan.info



## شناسنامه کتاب

نام:..... یک شب جمعه در ساری  
مؤلف:..... محمد مردانی  
ناشر:..... سپهر آذین ۱۳۸۰-۲۹۰۱۲۸۰-۲۵۱  
نوبت چاپ:..... دوم، زمستان ۱۳۸۴ (اول ناشر)  
چاپخانه:..... سپهر ۲۹۱۲۲۷۴-۲۵۱  
شمارگان:..... ۲۰۰۰ جلد  
قیمت:..... ۴۰۰ تومان  
شابک:..... ۹۶۴-۹۹۱۰-۰۴-۲

تبرستان  
www.tabarestan.info  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
و به نستعين

الحمد لله رب العالمين  
و صلى الله على خير خلقه و اشرف بريته  
محمد ﷺ و آله الأطيبين الأطهار  
و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

در شب جمعه ۸۳/۸/۲۹ طبق دعوت مسلمانها و بهائیها، در مجلس بهائیت در شهرستان ساری در منزل یکی از بهائیها حضور به هم رسانده و با مبلغی از بهائیها که ایرانی و اهل و ساکن ساری و تعلیم دیده از پاکستان بود<sup>(۱)</sup> ملاقاتی انجام گرفت و اصل قضیه چنین بود که در

---

۱. به نام ذبیحی.

حدود شش ماه پیش یکی از طلاب قم به همراه دو نفر از برادران مسلمان از اهالی فریدونکهر و ساری سه همراه یکی از بهائی ها که می گفتند خود، مبلغی از بهائیت و کلاس هائی را اداره می کند بعد از تماس تلفنی به منزل ما آمدند. بعد از تعارفات معموله، سؤال شد از شما سه نفر، کدامیک بهائی هستید (چون سابقه آشنایی نبود). شخص بهائی خود را معرفی نمود.

از ایشان سؤال شد، اصل حرف شما چیست؟ و شما بهائی ها چه می گوید؟ گفت: ما می گوئیم امام زمانی را که شما قائلید آمده و کشته شده و امام زمانی وجود ندارد!

گفتیم منظور شما «علی محمد باب» است؟

گفت: آری!

گفتیم: او که امام زمان نبوده. او دارای ادعاهایی

بوده<sup>(۱)</sup> از جمله ادعای خدایی!

گفت: تعجب می‌کنم و گفتیم جای تعجب نیست.  
فوراً همه ما به کتابخانه شخصی رفتیم و کتاب روح میکل را که  
ضمیمهٔ بیان عربی علی محمد بود به ایشان ارائه دادیم و  
گفتیم این کتاب را می‌شناسید؟ گفتند: آری! صفحهٔ پنج آن  
را باز کردیم و دیدیم چنین نوشته:

«اشهد أنّ علی قبل نبیل<sup>(۲)</sup> ذات الله وکینونته»

«شهادت می‌دهم که علی محمد، ذات خداست».

گفتیم: خودش شهادت به خدایی خود می‌دهد؛  
می‌توانید منکر شوید؟ قبول کرد.

گفتیم: پس شما بابی‌ها و بهائی‌ها نه تنها امام زمان  
ندارید، بلکه فاقد خدا هم هستید.

۱. در خلاصه همراه آورده‌ایم.

۲. «نبیل» به حساب ابجد یعنی «محمد».

بالاخره گفت: من نمی توانم در این باره با شما صحبت کنم، اگر اجازه می دهید بحث را بلاآنهاه شدن مقدمات، به وقت دیگری موکول نماییم. منتم مانعی ندارد و ما آماده ایم.

حدود شش ماه از این جریان گذشت. روزی یکی از آنها تلفنی زد و اظهار نمود که آقایان حاضر به بحث می باشند. اینجانب در عین حالی که خسته بوده و تازه از سیستان به قم آمده بودم؛ قبول کردم و مکان بحث و مناظره را شهرستان ساری قرار دادیم. درباره مکان و منزلی که در آن مناظره شود سخن ها گفته شد. توافق کردیم که همگی اعم از مسلمانان و بهائی ها، در منزل همان بهائی ساکن ساری جمع شویم.

روز پنج شنبه، یکی از مسلمان ها به همراه پسر آن

بهائی که خود نیز بهائی بود<sup>(۱)</sup> به قم آمده و به همراه آنها به طرف مازندران رهسپار شدیم. این مسافرت در حدود شش ساعت به طول انجامید و بالاخره ساعت ۲ بعد از ظهر به منزل مذکور وارد شدیم و در همان منزل نماز ظهر عصر خود را به همراه دو سه نفر از مسلمانان، با جماعت خواندیم.

در آن منزل، جمعیت چشم‌گیری وجود نداشت؛ فقط آنکه مهم بود مبلغی از مبلغین بهائیت بود به نام ذبیحی؛ آن‌هم مقداری برای ما، ناز کرد که آقا به من گفته‌اند که شما ساعت ۱۰ صبح تشریف می‌آورید، الان ساعت ۲ بعد از ظهر است. گفتیم خودت می‌دانی از قم تا ساری حدود ۶-۷ ساعت راه است، آن‌هم با هوای بارانی (اتفاقاً از اول حرکت ما تا فردای آنروز باران آمد).

گفتند: با اجازه شما، مجلس پرسه‌ای (مجلس ختم) برای یکی از بهائی‌ها برگزار است، در آن مراسم شرکت کنم و برای ساعت ۵ باز می‌گردم<sup>(۱)</sup>. ایشان رفتند و ما هم بدون احساس خستگی راه، با بهائی‌های موجود در خانه مقداری صحبت کردیم تا به این نتیجه رسیدیم که مغز آنها را پر کرده‌اند و تا حرفی می‌زنی، می‌گویند ما سواد و اطلاعاتی نداشته و از بحث با شما معذوریم. بالاخره صبر کردیم تا ذبیحی آمد.

یکی از برادران، دستگاه فیلم‌برداری تهیه و همراه خود آورده بود که صاحب خانه به هیچ وجه اجازه فیلم‌برداری نداد و حتی مبلغ اصلی بهائی به صورت ظاهر توافق نمود ولی آن طوری که معلوم بود قبلاً با صاحب خانه

---

۱. این خود، محل سؤال است. شما بهائی‌ها که به قیامت اعتقاد ندارید، این‌گونه مجالس برای شما چه نفعی دارد؟ مگر بگویند اقلّاً مجلس تبلیغی خوبی برای بهائیت می‌باشد و می‌توانیم مرام بی‌محتوای خود را در این‌گونه مجالس در ذهن آنها جایگزین کنیم!؟

تبانای داشته است و لذا مردم از فیلم برداشته شده در آن مجلس محروم شدند.

مدتی ساکت نشستیم؛ دیدیم کسی نمی‌زند تا بالاخره بحث را شروع کردیم که این علی محمد بابی را شما امام زمان می‌دانید و می‌گویید او در مقام امام زمانی کشته شده و امام زمانی موجود نیست که شما شیعیان به آن معتقد باشید! خودش اقرار دارد که امام زمان، موجود و زنده است. صفحات فتو گرفته از کتاب صحیفه عدلیه باب را به آنها نشان دادم که اگر او امام زمان بوده، چرا این مطالب را در این کتاب آورده است؟ آیا او راستگو بوده یا دروغ‌گو؟ اگر دروغ‌گو بود که باید از نظر شما هم بی‌ارزش باشد و اگر راستگو بوده و حرف خودش را قبول دارد، او امام زمان نبوده بلکه شخصی است عادی<sup>(۱)</sup> علاوه بر این، این آقای باب شما قبل از ادّعا، مسلمان و تابع قرآن بوده یا نه؟ اگر

۱. تمام حرف‌های ایشان را در صفحات آینده خواهیم آورد.

مسلمان نبوده، به قرآن نمی تواند و نمی توانید استدلال کنید تا مطالب بافته خود او و شما، قرآنی به خرد مردم داده شود و اگر هم مسلمان بوده، به قول شما دینی و به قول ما حزبی را که روی کار آورده از درجه اعتبار، ساقط است؛ زیرا شما آقای مبلغ بهائی! به ما بفرمایید، بهائیت دین است یا نه؟ اگر دین نیست، هزاران حزب در دنیا وجود دارد، آن هم یکی از آنهاست.

در جواب گفت: بهائیت، دین است.

پرسیدیم: آیا عین دین اسلام است یا غیر دین اسلام؟

گفت: غیر دین اسلام است.

او نمی توانست بگوید عین دین اسلام است چرا؟

برای اینکه همه چیز آن با اسلام مابینت دارد.

گفتیم: بزرگان شما اعم از باب و بها که قبلاً تابع دین

اسلام بوده اند و بیشتر از اسلام مایه می گذارند، سوره

آل عمران را نخوانده بودند که در جایی می فرماید:

تبرستان

www.tabarestan.info

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»

و در جای دیگری می فرماید:

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي

الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>(۲)</sup>.

که در این آیه با کلمه «لَنْ» که نفی ابد را می رساند

جایی برای ادیان دیگر باقی نگذاشته و همه را به اسلام دعوت می نماید.

ایشان دید که مطلب به اینجا کشیده شد، شروع کرد

به مغالطه<sup>(۳)</sup> و آیه ۴ سوره سجده را چنین معنی کرد که

۲. آل عمران، ۷۹.

۱. آل عمران، ۱۷.

۳. اولاً چند حدیث را که عبارات آنها و کلمات مهمه آنها را حسینعلی بها، عوض کرده بود که ما در خلال نوشته ها، انشاءالله آنها را با ذکر مدارک آورده و دست دزد را کوتاه می نماییم.

خداوند هر ۱۰۰۰ سال یکبار دین جدید می فرستد و آیه ۷۷  
 سوره اسراء را دلیل آورد که ارسال رسل و انزال کتب، سنت  
 خداست و هرگز تبدیل از سنت نیست که عین خط و نوشته  
 او در نزد ما موجود است. غافل از اینکه این بافته‌ها به درد  
 عوام بی سواد گول خور می خورد و الا با سوادان و محققان،  
 چنین مطالبی را اگر ببینند و یا بشنوند کاملاً بی اساس دانسته  
 و پنبه آن را خواهند زد که انشاء الله ما در آینده همین کار را با  
 دلیل و برهان انجام خواهیم داد. و در همین آینده نزدیک به  
 برخی از مدارک اشاره می کنیم تا سیه روی شود هر که دروغش  
 باشد.

ابراهیم جوینی، عالم سنی مذهب قرن هفتم و هشتم،  
 متولد ۶۴۴ و متوفی ۷۳۰ هـ.ق، در کتاب «فرائد السمطين»،  
 جلد دوم، صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴ چنین می نویسد:

«عن ابن عباس: قال: قدم يهودي على رسول الله ﷺ

يقال له نعثل<sup>(۱)</sup> فقال: يا محمدا انى أسألك عن أشياء  
تجلجج في صدرى منذ حين فإن العجبتنى عنها أسألت على  
يدك. قال: سل يا اباعمارہ: مطالبى را پرسيد و جواب شنيد  
تا مى رسد به اينجا:

قال صدقت يا محمّد فاخبرنى عن وصيک من هو؟  
فما من نبى الا وله وصى و انّ نبينا موسى به عمران أوصى  
الى يوشع بن نون. فقال: نعم انّ وصيى و الخليفة من بعدى  
«على بن ابى طالب» و بعده سبطاى: الحسن، ثمّ الحسين،  
يتلوه تسعة من صلب الحسين ائمة ابرار».

«قال يا محمّد فسمّهم لى. قال: نعم إذا مضى الحسين  
فابنه على فإذا مضى على فابنه محمّد فإذا مضى محمّد  
فابنه جعفر فإذا مضى جعفر فابنه موسى فإذا مضى موسى

۱. در «ينابيع المودة»، ص ۴۴۱، چاپ هفتم، به جای نعثل، «مغثل» آمده است.  
سنیها نیز دقت کنند.

فابنه علی فاذا مضى علی فابنه محمد فاذا مضى محمد  
فابنه علی فاذا مضى علی فابنه الحسن فاذا مضى الحسن  
فابنه الحجّة محمد المهدی، فهؤلاء اثناعشر».

در نسخه دیگر آمده است:

«فاذا مضى علی فابنه محمد ثمّ ابنه علی ثمّ ابنه  
الحسن ثمّ الحجّة ابن الحسن، فهذه اثناعشر ائمة عدد نقباء  
بنی اسرائیل».

بعداً کیفیت مرگ همه را می پرسد که مخصوصاً  
صفحه ۴۴۱ «ینابیع المودّة» حافظ سید سلیمان بن ابراهیم قندوزی  
حنفی بلخی معروف به خواجه کلان حسینی (۱۲۲۰ - ۱۲۹۴)،  
آن کیفیت را به طور کامل نقل می کند.

پس در این روایت، اسماء دوازده امام با ذکر نام  
پدرانشان آورده شده و در روایت فوق، راجع به دوازدهمین  
می فرماید:

«و انّ الثانی عشر من ولدی یغیب حتی لا یری و یأتی علی امتی بزمنٍ لا یبقی من الإسلام الا اسکوه و لا یبقی من القرآن الا رسمه فحینئذ یأذن الله تبارک و تعالی له بالخروج فیطهر الله الاسلام به و یجدده طوبی لمن احبهم و تبعهم و الویل لمن ابغضهم و خالفهم و طوبی لمن تمسک به بهداهم».

بعد از اینکه حضرت نام ائمه دوازده گانه را می برد می فرماید: «دوازدهمین از فرزندانم از دیده ها غایب می شود و مردم او را نمی بینند (منظور حضرت این است که اگرچه در میان مردم است ولی مردم او را نمی شناسند)؛ و زمانی بر امت من می آید که از اسلام اسمی باقی مانده و محتویات مورد نظر مسلمانان نیست؛ و از قرآن جز رسم و رسوماتی (خواندنی، مراعات نکات تجویدی و غیره) و وقتی چنین شد خداوند اذن و اجازه خود را جهت ظهور امام زمان (دوازدهمین) صادر می فرماید تا او خروج کرده و اسلام اصیل ضربه خورده بعضی از احکام آن از بین رفته را دوباره روی کار آورده

و آن را پاک‌سازی کند. خوشا به حال کسانی که این ۱۲ امام را دوست داشته و از آنها پیروی کند و وای برای کسانی که دشمنی نموده و مخالفت با آنها نماید و خوشا به حال کسی که دست به دامان آنها شده و به هدایت و راهنمایی آنها راه خود را ادامه دهد».

بعداً اشعاری از نعثل را می‌آورند که لزومی ندارد در اینجا آورده شود. اگر کسی می‌خواهد کلّ روایت را ببیند به این کتاب از اهل سنت مراجعه کند. اما غرض از نقل این روایت، این بود که این حدیث، امام زمان را فرزند امام حسن عسکری می‌داند نه فرزند میرزا رضا تاجر شیرازی.

حدیثی دیگر از کتب اهل سنت راجع به ائمه اثنا عشر، کتاب ینابیع الموده مذکور، در صفحه ۴۴۲، بعد از نقل اشعار مغثل یا نعثل، جریان دیگری را نقل می‌کند که تا اندازه‌ای شباهت به حدیث فوق دارد، ولی عباراتش با حدیث ماضی فرق دارد:

«عن جابر بن عبدالله انصاری قال: دخل جندل بن

جناده بن جبیر اليهودی علی رسول اللہ ﷺ فقال: یا محمد  
اخبرنی عن ما لیس لله و عما لیس عند اللہ <sup>سائل</sup> و سؤالاتی  
کرد تا به اینجا رسید:

«قال اخبرنی یا رسول اللہ عن اوصیائک من بعدک،  
لا تمسک بهم، قال: اوصیائی الاثنی عشر، قال جندل هكذا  
وجدناهم فی التوراة و قال یا رسول اللہ سمهم لی. (اسامی  
أنها را برایم بگو).

فقال: أولهم سیدالاوصیاء، ابوالائمة علی ثم ابناه  
الحسن و الحسین، فاستمسک بهم و لا یفرنک جهل  
الجاهلین، فإذا ولد علی بن الحسین زین العابدین یقضى  
الله علیک و یكون آخر زادک من الدنيا شربة لبن تشربه،  
فقال جندل: وجدنا فی التوراة و فی کتب الانبیاء  
(عليهم السلام) ایلیا و شَبْرًا و شُبَيْرًا، فهذه اسم علی و  
الحسن و الحسین فمن بعد الحسین و ما اسامیهم؟ قال: إذا

انقضت مدّة الحسين فالامام ابنه علي و يلقب  
 بزین العابدین فبعده ابنه محمد بلقب بالباقر فبعده ابنه  
 جعفر يدعى بالصادق فبعده ابنه موسى يدعى بالكاظم  
 فبعده ابنه علي يدعى بالرضا فبعده ابنه محمد يدعى  
 بالتقي و الزكي فبعده ابنه علي يدعى بالنقي و الهادي فبعده  
 ابنه الحسن يدعى بالعسكري فبعده ابنه محمد يدعى  
 بالمهدي و القائم و الحجة فيغيب ثم يخرج فإذا خرج يملأ  
 الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، طوبى  
 للصابرين فى غيبته، طوبى للمتقين على محبتهم، اولئك  
 الذين وصفهم الله فى كتابه و قال: «هدى للمتقين الذين يؤمنون  
 بالغيب» ثم قال تعالى: «اولئك حزب الله ألا إن حزب الله هم  
 الغالبون». فقال جندل: الحمد لله وفقنى بمعرفتهم....

باز در این روایتی که معنای آن واضح و روشن بود  
 امام دوازدهم، حجة ابن الحسن معرفی شده است نه

علی محمد بن میرزا رضا تاجر شیرازی.

باز روایات فراوانی در باب ۷۷ «ینابیح السلاسل» آمده  
که قابل تأمل است.

www.tabarestan.info

### اما چند فقره از روایات، از کتب شیعه

مرحوم صدوق رحمته الله (متوفی ۳۸۱ هـ ق) در کتاب  
«کمال الدین و تمام النعمة»، جلد اول، صفحات ۲۵۰ به  
بعد، روایاتی را نقل فرموده‌اند که نقل همه آنها باعث  
طولانی شدن بحث می‌گردد. در صفحه ۲۵۲، روایت  
مربوط به معراج را از زبان حضرت علی علیه السلام می‌آورد و  
خطابات خدا به پیامبر را نقل می‌فرماید تا به اینجا می‌رسد:  
«یا محمد! لو أن عبداً عبدني ينقطع و يصير كالشن

البالی (در عبادت خود را ناتوان کند)، ثم اتانی جاهداً  
 لولایتهم فما اسکنته جنتی و لا اظلمته تختستان عرشی. یا  
 محمداً! تحبّ أن تراهم؟ قلت: نعم یا ربّ فقال عزّ و جلّ  
 ارفع رأسک فرفعت رأسی و إذا أنا بأنوار علیّ و غاطمة و  
 الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و  
 جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و  
 محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد  
 بن الحسن القائم فی وسطهم كأنه کوکب درّی قلت یاربّ و  
 من هؤلاء؟ قال: هؤلاء الائمة و هذا القائم الّذی یحلّل  
 حلالی و یخرّم حرامی و به انتقم من اعدائی و هو راحة  
 لأولیائی و هو الّذی یشفی قلوب شیعتک من الظالمین و  
 الجاحدین و الکافرین فیخرج اللات و العزّی طریّین  
 فیحرقهما فلفتنة الناس یومئذٍ بهما اشدّ من فتنة العجل و  
 السامریّ».

در کجای این روایت اسم علی محمد شیرازی فرزند میرزا رضا آمده است. اینک روایت بعدی را به دقت مطالعه فرمایید که در چند کتاب از کتب شیعه و سنّی آمده است.

مرحوم صدوق رحمته الله در صفحه ۲۵۳، جلد ۲ کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» روایتی می آورد که:

جابر بن یزید جعفی می گوید: «سمعت جابر بن عبد الله الانصاری - يقول: لَمَّا انزل الله عزّ و جلّ علی نبیّه محمد صلی الله علیه و آله: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. قلت: یا رسول الله، عرفنا الله و رسوله، فمن اولو الامر الذین قرّن الله طاعتهم بطاعتک؟ فقال صلی الله علیه و آله: هم خلفائی یا جابر و ائمة المسلمین من بعدی، اولهم علی بن ابی طالب، ثم الحسن و الحسين ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر و ستدرکه یا جابر، فإذا لقیته فاقرئه منی السلام، ثم الصادق جعفر بن

محمد ثمّ موسى بن جعفر ثمّ علی بن موسى ثمّ محمد بن  
 علی ثمّ علی بن محمد ثمّ الحسن بن علی ثمّ سمی و  
 کنیتی حجة الله فی ارضه و بقیته فی عباده ابن الحسن بن  
 علی ذاک الذی یفتح الله تعالی ذکره، علی یدیه مشارق  
 الارض و مغاربها، ذاک الذی یغیب عن شیعته و اولیائه  
 غیبة لا یثبت فیها علی القول بإمامته إلا من امتحن الله قلبه  
 للایمان. قال الجابر: فقلت له: یا رسول الله! فهل یقع لشیعته  
 الإنتفاع به فی غیبهته؟ فقال ﷺ: ای و الذی بعثنی بالنبوة  
 انهم یتستضیعون بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبهته کانتفاع  
 الناس بالشمس و إن تجلّلها سحاب، یا جابر! هذا من  
 مکنون سرّ الله و مخزون علمه فاکتمه إلا عن اهله<sup>(۱)</sup>».

روایت دنباله دارد و ما لازم ندانستیم که آن را بیاوریم.

۱. معانی جملات قبل، روشن بود و اگر نتوانستید ترجمه کنید به عالم محل خود  
 مراجعه کنید تا برای شما ترجمه کند.

علاقه‌مندان به آدرس داده شده مراجعه فرمایند. حالا سؤال می‌شود؛ افرادی که بهائی و بابی هستید و می‌گویید امام زمان، علی محمد باب بوده و آمده و کشته شده؛ آیا علی محمد باب را با این روایت می‌توانید تطبیق دهید؟ و یا مطالبی را که علی محمد باب در کتاب «صحیفه عدلیه» آورده می‌تواند منکر شود و به شما مریدها بگوید شما منکر سخنان من شوید و مرا امام زمان جلوه داده و معرفی کنید. ایشان در صفحه ۲۷ صحیفه عدلیه، سطر ۱۰ به بعد می‌نویسد:

«رابع معرفت امامت است و در این مقام بر کل موجودات (دقت در کلمه موجودات شود) فرض است. معرفت ۱۲ نفس مقدّس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند و مراتبی که در معرفت معانی مذکور شد به ما هوهو در این رتبه فرض است و اسماء مقدسه ایشان که مریای بیان است این است:

الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین  
 و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی  
 بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن  
 علی و الحجّة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و  
 الفاطمة الصدیقة صلوات الله عليهم اجمعین و این شمس  
 عظمت و نجوم عزّت در هر شأن، قائم مقام رسول الله ﷺ  
 بوده‌اند. چه در اداء چه در قضا، چه در امضاء و چه در بداء  
 و مشیّت ایشان در هر مقام، نفس مشیّت امیرالمؤمنین علیّه السلام  
 است.

در صفحه ۲۸، سطر ۵ می‌نویسد: فضل امام زمان،  
 صاحب العصر (علیه السلام) بر سایر ائمّه (صلوات الله عليهم اجمعین) و  
 فضل احرف ثمانیه.... و امروز به اراده بقیّة الله، امام عصر  
 (علیه السلام) است وجود کُلّ ما وقع علیه اسم شیء و اعتقاد به  
 غیبت آن هم مثل اعتقاد به رجعت است.

در صفحه ۲۹، سطر ۲ می‌نویسد: و ارکان این سلسله

در نبوت، چهار پیغمبر اولوالعزم است که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) بوده باشد و رتبه امامتی که در حقایق ایشان است در نزد امامت آل الله (سلام الله علیهم) معدوم صرف است و در هر عصر فرض است وجود ارکان؛ چنانچه از بعثت رسول الله ﷺ الی ایام رجعت ۴ پیامبر، ارکان قبول فیض بوده اند و آن عیسی و خضر و الیاس و ادریس (علیهم السلام) است و همگی اخذ فیض از امام زمان (علیه السلام) می نمایند و اقرار به ایشان از اصول دین است....

در صفحه ۴۰ و ۴۱ صحیفه عدلیه، اسماء ۱۲ امام را نقل می کند. (۴ سطر آخر صفحه ۴۰):

«و أشهد أنّ أوصیاء محمد ﷺ بعده علی ﷺ ثم بعد علی، الحسن ﷺ ثم بعد الحسن، الحسین ﷺ ثم بعد الحسین، علی ﷺ ثم بعد علی، محمد ﷺ ثم بعد محمد، جعفر ﷺ ثم بعد جعفر، موسی ﷺ ثم بعد موسی، علی ﷺ ثم بعد علی،

محمد ﷺ ثم بعد محمد، علی ﷺ ثم بعد علی، الحسن ﷺ ثم بعد الحسن، صاحب العصر حجّتک و بقیتک صلواتک علیهم اجمعین».

و در سطر ۷ صفحه ۴۱ می نویسد:

«و اشهد أنّ قائمهم صلواتک علیه حجّتک امامی الحق به اتوجّه الیک و به اعتصم بحبلک و به ارجوا لقائک و به اطمئنّ رضوانک، فانصر اللهم من اراده و اخذ اللهم من لا يعرف حقّه و ينکر عبده فإنتک بكلّ شیء علیم و اشهد أنّ شیعتهم كانوا انصار دینک...». می نویسد تا در سطر ۵ صفحه ۴۲ می نویسد:

«و إنّ هذه الكلمات كانت اعتقادی بین یدیک بها أحيی و علیها اموت یا ذنک».

آیا شخصی که چنین سند کتبی از خود بر جای گذاشته می تواند ادّعی امام زمانی کند یا مریدانش به او،

امام زمان بگویند؟ مگر اینکه عقل خود را از دست داده باشند.

باز ایشان در کتاب «قسمتی از الواح»، صفحه ۱۵، نام ائمه دوازده گانه را برده و با خط خود نام آنها را نوشته است؛ و باز در اولین سوره تفسیر یوسف، نام امام زمان را برده و خود را مرید او می داند. ایشان در تفسیر سوره بقره، بنا به نقل اشراق خاوری در جلد ۱، صفحه ۲۲، حقیق مختوم، اذعان دارد که ائمه را اگر کسی نکشد نمی میرند چون اجسام آنها معتدله هستند. بعداً مثال می زند به زنده بودن امام زمان. ایشان در سوره بقره، ذیل مصادیق غیب امام زمان را به عنوان خاتم الائمه و قائم و غایب از انظار برای احیاء قرآن و سنت و اسلام، معرفی می نماید.

حالا چگونه چنین شخصی به خود اجازه می دهد که ادّعی امام زمانی نماید و اگر در بعضی از جاها «انا القائم الذی انتم به توعدون» می گوید جهت گول زدن مردم بوده

که حتی مریدان از مرامش با شنیدن این سخن برگشته و برای فرزندشان که در راه علی محمد کشته شده بود اظهار تأسّف می نمایند.

حالا پیروان باب و بهاء از شما خواهش داریم روایات مربوط به امام زمان علیه السلام را در کتب اسلامی بخوانید و اگر پیدا نکردید اقلّاً کتاب «منتخب الاثر» را و اگر نتوانستید بخوانید بدهید دیگران برای شما بخوانند؛ و ما حرف‌هایی را که مبلغ بهائی‌ها به آن مترنّم بود، یک به یک می آوریم تا هم مشت حسینعلی بها باز شود و هم مریدان بفهمند که آقای آنها بلکه خدای آنها، آدمی دروغ‌گو بوده و با دروغ، راه انحرافی را نگه داشته و مریدان را از راه حق به انحراف کشانیده است. اینک بشنوید، از مهم‌ترین و مشهورترین احادیثی که راه‌گشای مهدویّت و قائمیّت است «حدیث لوح» می باشد. «حدیث لوح» مورد اتفاق دانشمندان شیعه و سنی بوده و حتی بابیّت و بهائیّت نیز با تحریفی که کرده‌اند به آن

استدلال می‌کنند که اینک اصل حدیث را با تحریفات آن  
محضر خوانندگان عزیز تقدیم می‌کنیم:

«محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله عن عبدالله بن  
جعفر عن الحسن بن ظریف و علی بن محمد عن صالح بن  
ابی حمّاد عن بکر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن  
ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال ابی لجابر بن عبدالله  
الانصاری انّ لی الیک حاجة فمتی یخفّ علیک أن أخلو  
بک فأسألک عنها، فقال له جابر: أئی الأوقات أحببته،  
فخلابه فی بعض الأيام فقال له: یا جابر أخبرنی عن اللّوح  
الذی رأیته فی ید امّی فاطمة علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ما  
أخبرتک به امّی أنه فی ذلک اللّوح مکتوبٌ؟ فقال جابر:  
أشهد بالله أنّی دخلت علی امّک فاطمة علیها السلام فی حیاة  
رسول الله صلی الله علیه و آله فهیّتها بولادة الحسین و رأیت فی یدیها  
لوحاً أخضر، ظننت أنه من زمرد و رأیت فیہ کتاباً أبيض،

شبه لون الشمس، فقلت لها: بأبى و أمى يا بنت رسول الله ﷺ ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح أهداه الله الى رسوله ﷺ فيه اسم أبى و اسم بعلى و اسم ابنتى و اسم الأوصياء من ولدى و أعطانية أبى ليبشرنى بذلك، قال جابر: فأعطينيه أمك فاطمة عليها السلام فقرأته و استنسخته، فقال له أبى: فهل لك يا جابر: أن تعرضه على قال: نعم، فمشى معه أبى الى منزل جابر فأخرج صحيفة من رِقِّ (١)، فقال: يا جابر أنظر فى كتابك لأقرأ (انا) عليك، فنظر جابر فى نسخهته فقرأه أبى فما خالف حرف حرفاً، فقال جابر: فأشهد بالله أتى هكذا رأيت فى اللوح مكتوباً:

بسم الله الرحمن الرحيم

«هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه و نوره و سفيره و حجابيه و دليله نزل به الروح الامين من عند ربِّ

١. فى بعض النسخ (ورق).

العالمين، عظم يا محمد أسمائى و أشكر نعمائى و لا  
تجحد آلائى، إنى أنا الله لا إله إلا أنا قاصم الجبارين و  
مُدِيل المظلومين و دِيان الدّين، إنى أنا الله لا إله إلا أنا، فمن  
رجا غير فضلى أو خاف غير عدلى، عذبتَه عذاباً لا  
أعدّه<sup>(١)</sup> أحداً من العالمين فإياى فاعبد و على فتوكّل، إنى  
لم أبعث نبياً فأكملت أيامه و انقضت مدّته إلا جعلت له  
وصياً و إنى فضلتك على الأنبياء و فضّلت وصيّك على  
الأوصياء و أكرمتك بشبليک<sup>(٢)</sup> و سبطيك حسن و حسين،  
فجعلت حسناً معدن علمى، بعد انقضاء مدّة أبيه و جعلت  
حسيناً خازن و حىي و أكرمته بالشهادة و ختمت له  
بالسعادة، فهو أفضل من استشهد و أرفع الشهداء درجة،  
جعلت كلمتى التامة معه و حجّتى البالغة عنده، بعترته  
أثيب و أعاقب أولهم علىّ سيّد العابدين و زين اوليائى

٢. فى بعض النسخ، «سبليک».

١. فى بعض النسخ (اعذب به).

الماضین<sup>(۱)</sup> و ابنه شبه جدّه المحمود محمد الباقر علمی و المعدن لحکمتی سیهلک المرتابون فی جعفر، الرّادّ علیه کالرّادّ علیّ، حقّ القول منی لأکرمنّ مثوی جعفر و لأسرّنه فی اشیاعه و أنصاره و أولیائه، أتیحت<sup>(۲)</sup> بعده موسی فتنة عمیاء حندس لأنّ خیط فرضی لا ینقطع و حجّتی لا تخفی و أنّ اولیائی یسقون بالكأس الأوفی من جحد واحد منهم فقد جحد نعمتی و من غیر آیه من کتابی فقد افتری علیّ، ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدّة موسی عبدی و حبیبی و خیرتی فی علیّ ولیّی و ناصری و من أضع علیه أعباء النبوة و أمتحنه بالاضطلاع بها یقتله عفريت مستکبر یدفن فی المدینة الّتی بناها العبد الصّالح<sup>(۳)</sup> الی جنب شرّ خلقی حقّ القول منی لأسرّنه بمحمد ابنه و خلیفته من

۱. فی بعض النسخ، «و زین اولیاء الله الماضین».

۲. فی بعض النسخ، «ایبحت» و فی بعضها «انتجیت».

۳. هو ذوالقرنین، لان «طوس» من بنائه کما صرح به فی روایة النعمانی لهذا الخبر.

بعده و وارث علمه، فهو معدن علمى و موضع سرى و  
حجّتى على خلقى لا يؤمن عبد به إلا جعلت الجنة مثواه و  
شفّعتة فى سبعين من أهل بيته كلّهم قد استوجبوا النار و  
أختم بالسعادة لابنه على ولى و ناصرى و الشاهد فى  
خلقى و أمينى على و حى، أخرج منه الداعى الى سبيلى و  
الخازن لعلمى الحسن و أكمل ذلك بابنه «محمّد» رحمة  
للعالمين، عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر أيوب  
فيذلّ أوليائى فى زمانه و تتهادى رؤوسهم كما تتهادى  
رؤوس الترك و الديلم فيقتلون و يُحرقون و يكونون  
خائفين، مرعوبين، و جلين، تصبغ الارض بدمائهم و يفشو  
الويل و الرّنه فى نساءهم اولئك أوليائى حقّاً، بهم أذفع كلّ  
فتنة عمياء حندس و بهم أكشف الزلازل و أذفع الأصار و  
الأغلال اولئك عليهم صلوات من ربّهم و رحمة و اولئك  
هم المهتدون.

قال عبد الرحمن بن سالم: قال ابوبصير: لو لم تسمع  
في دهرک، إلا هذا الحديث لكفاك، فضنه إلا عن اهله».

و اکنون ترجمه حدیث لوح با حذف اسناد:

«امام صادق علیه السلام می فرماید: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری  
فرمود: من با تو کاری دارم، چه وقت برایت آسانتر است که تو را تنها  
بینم و از تو سؤال کنم؟ جابر گفت: هر وقت شما بخواهی، پس روزی  
با او در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحی که آن را در دست  
مادرم فاطمه علیها السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده‌ای و آنچه مادرم به تو  
فرمود که در آن لوح نوشته بود به من خبر ده. جابر گفت: خدا را گواه  
می‌گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله خدمت مادرت  
فاطمه علیها السلام رفتم و او را به ولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم. در دستش  
لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن  
دیدم که چون رنگ خورشید در خشان بود؛ به او عرض کردم: دختر  
پیامبر، پدر و مادرم فدای تو باد، این لوح چیست؟ فرمود: لوحی است  
که خدا آن را به رسولش صلی الله علیه و آله اهداء فرمود، اسم پدرم و اسم شوهرم و

اسم دو پسر و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته شده است و پدرم آن را به عنوان مژدگانی به من عطا فرموده. جابر گفت: سپس مادرت آن را به من داد و من آن را خواندم و رونویسی کردم، پدرم به او گفت: ای جابر آن را بر من عرضه می‌داری؟ عرض کرد: آری! آنگاه پدرم همراه جابر به منزل او رفت و جابر ورق صحیفه‌ای بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر تو در نوشته‌ات نگاه کن تا من برایت بخوانم. جابر در نسخه خود نگریست و پدرم قرائت کرد. حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت. آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که این‌گونه در آن لوح نوشته دیدم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیامبر او و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او، که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شده است.»

ای محمّد! اسماء مرا (ائمه و اوصیائت را<sup>(۱)</sup>) بزرگ شمار و نعمت‌های مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار، همانا منم خدائیکه جز من شایان پرستشی نیست. هر که جز فضل مرا امیدوار باشد (به اینکه خود را مستحق ثواب من داند) و از غیر عدالت من بترسد (به اینکه کیفر مرا ستم انگارد) او را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم. پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما. من هیچ پیغمبری نساختم که دورانش کامل شود و مدّتش تمام گردد جز اینکه برای او وصی و جانشین مقرر کردم و من تو را بر پیامبران برتری دادم و وصی تو را بر اوصیاء دیگر، و تو را به دو شیرزاده و دو نوه‌ات حسن و حسین گرامی داشتم و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه‌دار وحی خود ساختم و او را به شهادت گرامی داشتم و پایان کارش را به سعادت او برترین شهداء است و مقامش از همه آنها عالی تر است و کلمه تامّه (معارف و حجج) خود را همراه او و حجّت رسای خود (براهین قطعی امامت)

را نزد او قرار دادم، به سبب عترت او پاداش و کیفر دهم:

نخستین آنها علی علیه السلام (منظور، امام زین العابدین است) سرور عابدان و زینت اولیاء گذشتہ من است و پسر او که مانند جد محمود (پسندیده) خود، محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است. او شکافندہ علم من و کانون حکمت من است. و جعفر است که شک کنندگان درباره او ہلاک می شوند. هر که او را نپذیرد (خود او را به امامت نپذیرد یا سخنش را به اطاعت) مرا نپذیرفته. سخن و وعدہ پابرجای من است کہ مقام جعفر را گرامی دارم و او را نسبت به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم. پس از او موسی است کہ در زمان او آشوبی سخت و گیج کننده فراگیرد؛ زیرا رشتہ و جوب اطاعت من منقطع نگردد و حجّت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیراب شوند. هر کس اطاعت یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آنکہ یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد بر من دروغ بسته است. پس از گذشتن دوران بنده و دوست برگزیدہ ام موسی، وای بر دروغ بندان و منکرین علی، امام هشتم و دوست و یاور من و کسی کہ

بارهای سنگین نبوت را به دوش او گذاردم و به وسیله انجام دادن آنها امتحانش کنم (گویا اشاره به پذیرفتن امر دشوار ولایت عهدی است). او را مردی پلید و گردنکش (مأمون) می‌کشد در شهری که (طوس) بنده صالح (ذوالقرنین) آن را ساخته است، پهلوی بدترین مخلوقم (هارون) به خاک سپرده می‌شود. فرمان و وعده من ثابت نشده که او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم می‌باشد. هر بنده‌ای به او ایمان آورد بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیرم. و عاقبت پسرش، علی، را که دوست و یاور من و گاه در میان مخلوق من و امین وحی من است به سعادت رسانم. از او به وجود آورم دعوت‌کننده به سوی راهم و خزانة دار علم، حسن (امام حسن عسکری علیه السلام) را و این رشته را به وجود پسر او (م-ح-م-د) که رحمت برای جهانیان است کامل کنم. او، کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان (غیبت) او دوستانم، خوار گردند و (ستمگران) سرهای آنها را برای یکدیگر هدیه فرستند. چنانکه

سرهای ترک و دیلم (کفار) را به هدیه فرستند. ایشان را بکشند و بسوزانند و آنها ترسان و بیم‌ناک و هراسان باشند: زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود. آنها دوستان حقیقی من می‌باشند. به وسیله آنها هر آشوب سخت و تاریک را بزدایم و از برکت آنها شبها و مصیبت‌ها و زنجیرها را بردارم. دورد و رحمت پروردگارش بر آنها باد و تنها ایشانند هدایت‌شدگان».

عبدالرحمن بن سالم گوید: «ابوبصیر گفت: اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیده باشی تو را کفایت کند. پس آن را از نااهلش پنهان دار».

این بود حدیث لوح که علی محمد باب هم در صفحه ۴۷ کتاب «دلائل سبعه» خود آن را مورد تأیید قرار داده که این خود نیز دلالت دارد که امام زمان، محمد بن الحسن است نه علی محمد بن میرزا رضا تاجر شیرازی.

این حدیث در «اصول کافی»، ج ۲، صفحه ۵۲۷، از کتب شیعه و چند کتاب دیگر از جمله «کمال‌الدین» شیخ

صدوق، صفحات ۳۰۸ تا ۳۱۱ آمده است. هم‌چنین در کتاب «فرائد السمطين» حموینی، جلد ۲، باب ۳۲، صفحات ۱۳۶ تا ۱۳۹. و اما «حسینعلی بها» در «ایقان» ۲۱۶ صفحه‌ای، در صفحه ۲۰۶ و «ایقان» ۱۹۹ صفحه‌ای، در صفحه ۱۹۰، مقداری از آن را آورده و در همین مقدار نیز تحریف مشاهده می‌شود. ایشان می‌نویسد:

«چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح، فاطمه در وصف قائم می‌فرماید: «علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤوسهم کما تتهادی رؤوس الترك و الدیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الارض بدمائهم و یغشو الویل و الرّنه فی نساءهم اولئک اولیائی حقاً». بعد می‌نویسد:

ملاحظه می‌فرمایید که حرفی از این حدیث باقی نماند به جز ظاهر آن.

اینک ملاحظه فرمایید؛ اولاً ایشان حدیث را به طور کامل نقل نکرده و از «علیه کمال موسی» شروع می کند تا «علیه» را به باب برگرداند و مرجع ضمیر را که «محمد» است ذکر نکرده (شما باز اصل حدیث را ببینید). ثانیاً «فیذل اولیائی» را «اولیائه» نوشته و حال آنکه چون حدیث قدسی است و مراد از یاء متکلم در «اولیائی»، خدا می باشد و مقصود، ابتلای شدید اولیاء خدا می باشد که از زمان امامت حضرت که بعد از فوت و شهادت پدر (امام عسکری) بوده تا موقع ظهور حضرت، پس ابتلای در زمان بالخصوص ظهور آن حضرت. پس حدیث مذکور، دال بر خلاف مقصود آنها نموده و دست خائنین را کوتاه و به اهل عالم می نمایاند که اینها، هم تحریف کرده اند و «اولیائی» را «اولیائه» آورده اند و هم تقطیع نموده اند تا ضمیر «علیه» به امام زمان برنگردد.

پس معنای قسمتی را حسینعلی آورده است چنین

می شود: «این امر را به پسرش (محمّد) که رحمت من است برای عالمیان، بر او ست یعنی بر محمد بن حسن است. کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب پس دوستان من (اولیائی) در زمان او ذلیل می شوند» تا آخر حدیث  
همین تحریف را گلپایگانی در صفحه ۱۲۹ «فرائد» نقل نموده است.

### استدلال دیگری از مبلغ بهائیت

ایشان در عین حالی که تعلیم دیده بود ولی بلد نبود چه بگوید. به آیه ۴ سوره سجده استدلال یک روز به هزار سال را می نمود و دیگر نمی دانست که این مطالب را ابوالفضل گلپایگانی به طور مفصل آورده است. اینک ما اصل مطلب را و استدلال او را می آوریم و جوابی را که بعضی از بزرگان داده اند خدمت خوانندگان محترم تقدیم

می نمائیم.

مرحوم آیه الله حاج شیخ جواد تهرانی رحمته الله در صفحه ۷۴ کتاب «بهائی چه می گوید». استدلالی را که ابو الفضل گلپایگانی نموده، به طور مستوفی با رد آن مرقوم فرموده اند و اینک خلاصه آن استدلال و رد آن:

ایشان از عبدالوهاب شعرانی که از علمای عامه است نقل می کند که او در «یواقیت»، مبحث ۶۵، «فی بیان ان جمیع اشراط الساعة حق» می نویسد: «لابد ان يقع کلها قبل قیام الساعة». مانند خروج مهدی، سپس دجال سپس نزول عیسی و خروج دابة و طلوع شمس از مغرب و رفع قرآن و فتح سدّ یا جوج و مأجوج؛ حتی اگر باقی نماند از دنیا مگر مقدار یک روز، تمام اینها واقع می شود.

بعداً می نویسد: شیخ تقی الدین بن ابی المنصور در «عقیده» خود گفته تمام این نشانی ها واقع می شود در مائة اخیر از روز آنچنانه ای که (وعد به رسول الله امته) رسول

خدا امت خود را وعده داده که پیامبر فرموده:

«ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم یعنی من ایام الرّب المشار الیها». (تمام این مقدمات را چید برای این مطلب):

بقوله تعالی: «و انّ یوماً عند ربّک کألف سنهٍ ممّا تعدّون<sup>(۱)</sup>».

«هر روزی نزد پروردگار، هزار سال است از شماره شماها».

یعنی اگر امت من صالح و نیکوکار باشند یک روز را مالک شوند و الا اگر فاسد و بدکار گردند.... بعداً می نویسد: این حدیث را مجلسی رحمته الله نیز در مجلد «غیبت» بحار الانوار روایت کرده است و این حدیث وقتی وارد شد که آیه مبارکه «لکل امّة اجلٌ فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعةً و لا یستقدمون» نازل گشت و چون آیه به صراحت، دلالت

می‌نماید که برای بقای هر امتی در عالم اجلی محدود و مدّتی معین مقدّر شده است که «ساعتی کم و زیاد و مقدم و مؤخر نگردد». برای همین از حضرت رسول، استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقای عزّت این دین در عالم تا کی؟ فرمود:

«ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم و ان یوماً عند ربّک کألف سنهٍ ممّا تعدّون».

و مصدر و مأخذ این احادیث که مبین میعاد ظهور موعود است، ۲ آیه است در قرآن مجید؛ چراکه نزد اولی الافئدة واضح است که به حکم آیه کریمه «فیه تبیان کلّ شیء» و همچنین آیه مبارکه «ما فرطنا فی الکتاب من شیء»، جمیع حقایق دینیّه در قرآن مجید نازل گشته و چیزی از بیان اشراف و علامات و حوادث و وقایع این یوم عظیم در این کتاب کریم ترک نشده و به همین ملاحظه از ائمه هدی (علیهم السلام) وارد است که: «آنچه از احادیث ما به شما

رسد به قرآن شریف عرضه دارید، اگر مأخذ آن در قرآن هست قبول کنید و الا رد نمایید».

از جمله آیه اولی که مبین میعاد ظهور است این آیه کریمه است که در سوره سجده (آیه ۴) می فرماید:

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ».

«تدبیر می فرماید خداوند، امر را از آسمان به زمین، پس به سوی او عروج خواهد نمود در مدّت یک روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید».

یعنی حقّ جلّ جلاله، امر مبارک دین مبین را اولاً از آسمان به زمین نازل خواهد فرمود و پس از اكمال و نزول، در مدّت یک هزار سال، انوار دیانت، زائل خواهد شد و اندک اندک در مدّت مزبور. ثانیاً به آسمان، صعود خواهد نمود و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان به

زمین، معقول و متصور نیست الا به وحی های نازل بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و الهامات وارده بر ائمه طاهرين و این انوار در مدت ۲۶۰ سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام ائمه هدی کاملاً از آسمان به زمین نازل شد و مائده سماویة به نزول قرآن و بیانات ائمه (علیهم السلام) که مبین کتاب بودند بر امت اسلامیة تماماً مبذول شد و چون در سنه ۲۶۰ هجریه حضرت حسن بن علی العسکری علیه السلام وفات یافت؛ ایام غیبت فرارسید و امر دیانت به آراء علما و انظار فقها منوط و محوّل گشت و اندک اندک اختلاف آراء و تشنّت اهواء در اقوال و افعال رؤسای ملت بیضا ظاهر شد و یوماً فیوم به سبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات، افق امر الیه تاریک تر و مظلّم تر گشت تا اینکه از اسلام به جز اسم باقی نماند و عزّت و غلبه امم اسلامیة به ذلّت و مغلوبیت مبدّل شد. و پس از انقضای هزار سال تمام از غیبت در سنه ۱۲۶۰ هجرى شمسی، حق از افق فارس ظاهر گشت و

بشارات قرآن و حدیث کاملاً تحقق پذیرفت.

و ایضاً بر وفق آیه مذکور در سنوره حج فرموده است:

«و یَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنْ

يَوْمًا عِنْدَكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»<sup>(۱)</sup>.

بعد از ترجمه آیه، می نویسد: ترجمه آیه مبارکه این

است که کافران از تو در انزال عذاب استعجال و شتاب

می کنند و حق جلّ جلاله در وعده خود تخلف نمی فرماید

و هر آینه یک روز نزد پروردگار برابر هزار سال است از آنچه

شما محسوب می دارید؛ یعنی خداوند تعالی، نزول عذاب

را در قیامت، وعده فرموده و تا یوم موعود، یک یوم ربّانی

که هزار سال است باقی مانده و وعده اعدام اهل طغیان و

انقراض<sup>(۲)</sup> ارباب شرک و کفر به ورود آن یوم عظیم مهیب،

مقدّر گشته و این آیه کریمه....

۱. حج، ۴۶.

۲. ظاهراً انقراض باشد؛ ایشان انقراض نوشته اند.

حدود یک صفحه دیگر، مطالب دیگری آورده و بر دو آیه دیگر استدلال کرده و آنها را شاهد گرفته است. حالا مرحوم آیت الله تهرانی می فرماید: بیان امتدلال گلبایگانی به حدیث «ان صلحت امتی...» و آیه «یدبر الامر...» و آیه «و يستعجلونک بالعذاب...» تمام شد و ما به هر کدام جداگانه جواب می دهیم. (البته جواب هایی را که مرقوم فرموده اند ما آنها را خلاصه می نمایم تا وقت چندانی نگیرد. کسی که طالب دیدن و شنیدن جواب مفصل است به همان کتاب «بهایی چه می گوید؟»، صفحه ۷۶ به بعد مراجعه فرماید).

اولاً سند حدیث «ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم» به غایت ضعیف است؛ برای اینکه اولاً از عامّه نقل شده و ثانیاً بدون ذکر سند است و آن را مرسل نامند. ثالثاً حدیثی را که به بحار الانوار نسبت داده است؛ اولاً در صفحه ۱۵ چاپ کمپانی است و ناقل آن، کعب الاحبار کذاب است. تازه این کلام را کعب الاحبار به

پیامبر یا امامی نسبت نداده است. علاوه بر همه، گلپایگانی می نویسد: این حدیث وقتی وارد شد که آیه مبارکه «لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ...» نازل گشت و مردم از پیامبر سؤال کردند که اجل امت اسلام چیست و بقا و عزّت این دین در عالم تا کی؟

سؤال این است: از کجا ثابت شد و به چه دلیل می گویند حدیث مزبور در جواب چنین سؤال و استفساری بوده است؟ آن هم بعد از نزول آیه؟ علاوه بر این مراد از امت در آیه، مخصوص امت دینی و امم انبیا نبوده و مراد از اجل، اجل عزّت دینی نبوده تا شما چنین سوء استفاده ای بکنید؛ بلکه مراد از امت، همان معنی لغوی خودش می باشد و هر دسته و جمعیتی را شامل می شود. در قرآن شواهد بسیاری است که به چند نمونه اشاره می شود:

۱. «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّةٌ مِّمَّنْكُمْ».

۲. «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ...».

و مراد از «اجل» در آیه، منصرف به نهایت حیات دنیوی و زمان مرگ است؛ یعنی برای هر دسته و جمعیتی، نهایتی در زندگی و زمانِ مرگی است چون آن زمان فرارسد، ساعتی را پس و پیش نتوانند کرد. تازه اگر حدیث بعد از نزول آیه هم باشد، عبارات، تفسیری است از ناحیه شیخ تقی‌الدین و عبارات «من ایام الرب المشار الیها بقوله تعالی و انّ یوماً عندک ربّک کالف سنة ممّا تعدّون»، تفسیری است از خود شیخ و مربوط به عین حدیث نیست.

ثالثاً فرض بر اینکه جمله «من ایام الرب...» تا آخر، تتمه حدیث باشد؛ سؤال می‌نماییم، مبدأ هزار سال از کجا و به چه دلیل باید سنه وفات امام حسن عسکری علیه السلام باشد؟ احتمال دارد:

۱. سنه بعثت و پیدا شدن اولین افراد امت باشد.
۲. سنه صدور این حدیث بعد از نزول آیه باشد. (تازه اگر صادر شده باشد)

۳. سنه رحلت پیامبر ﷺ باشد.

علاوه بر همه اینها اگرچه حدیث هم صادر شده باشد نمی شود قطع به موضوع پیدا کرد. اصلاً تحدید به هزار سال در این حدیث نشده و کلام، کلام شیخ تقی الدین است و با این حدیث با این دلالت نمی شود دست از دلایل و مدارک قطعیه متواتره برداشت و دینی را روی کار آورد.

اما راجع به آیه «یدبر الامر من السماء...» لطفاً آیه قبل خوانده شود. بعد از اینکه خواندید و آمادگی پیدا کردید می گوئیم اولاً مراد از آیه، ممکن است تدبیر امر تکوینی و یا کلیه امور، اعم از تکوینی و تشریحی باشد. شما! ابوالفضل گلپایگانی! به چه مدرکی حمل بر تدبیر امر دین می نماید و آن تعبیرات را می کنید؟ آیا شاهد روایتی دارید؟ آیا تفسیر شما، تفسیر به رأی نیست؟ آیا حرف های شما با ادله قطعیه عدم نسخ شریعت مبیانت ندارد؟

ثانیاً اگر مراد از تدبیر امر در آیه، تدبیر امر دین و مراد از

عروج، زوال امر دین در دنیا باشد، از کجا معلوم شد و به چه دلیل می‌گویید تدبیر امر دین اسلام از آسمان به سوی زمین تا سنه ۲۶۰ هـ ق تمام شد. آیه که تعیین آن را نمی‌کند و روایات قطعیه متواتره هم، ۱۲ امام، معین می‌کنند نه ۱۱ امام و بیان می‌کند که به ظهور امام دوازدهم، تازه دین، رونق و عزت می‌یابد.

گلپایگانی در فرازهای قبلی گفت: بعد از امام حسن عسکری علیه السلام چون فقها روی کار آمدند دین رو به افول گذاشت و ضعیف گشت تا هزار سال، دین از بین رفت و از اسلام جز اسمی باقی نماند....

می‌گوییم روی کار آمدن فقها، اختصاص به دوران امام عسکری علیه السلام ندارد. در دوران ائمه قبل نیز بوده و سوالات عبدالعزیز بن مهتدی از امام رضا علیه السلام کاشف این مطلب است که او را به یونس بن عبدالرحمن و علی بن مسیب را به ذکریا بن آدم قمی ارجاع داد و امام صادق علیه السلام شعیب عرقوی را به

ابابصیر و سلیمان بن خالد را به زراره و ابوبصیر و برید بن معاویه عجلای ارجاع داده است<sup>(۱)</sup>.

در جلد سوم مستدرک، صفحه ۱۸۹، امام دهم علیه السلام به ابوحماد رازی می فرماید: «اگر چیزی برای تواز امر دینت پیش آمد و دسترسی به ما نداشتی در همان ناحیه و منطقه خودت به «عبدالعظیم حسنی» رجوع کن و سلام ما را به او برسان».

تازه راویان دوران ائمه، اطلاعات کمی از مطالب داشتند ولی راویان دوران غیبت، تمام روایات آنان را که در کتابها ضبط و ثبت شده بود آگاه بوده و به مراتب حدود اطلاعاتشان وسیع تر از آنها بوده و اگر منظور گلپایگانی از این سخن، که در ایام غیبت، امر دیانت به آراء علما و انظار فقها منوط و محول گشته این است که امر دیانت، به آراء دلخواه و انظار خیالی و فکری خود علما و فقها، منوط گشته، این نیز

۱. وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۳۸۶.

خیالی خام و افترا و کذب محض است.

حالا باید به گلپایگانی و امثال او گفته شود که اگر دین دستخوش تأویلات و تحریفات و بدعت مبدعین شود، حق تعالی، کسی را می فرستد تا صفحه همان دین را از لوث اهواء و آراء و تأویلات و تحریفات پاک کند. همچنانکه در صفحه ۱۸۸، جلد ۱۳ بحار الانوار از امام باقر علیه السلام در حدیث طویلی است که: «إذا قام القائم سار الى الكوفة» تا می فرماید: «و لا یتروک بدعةً إلاّ أزالها و لا سنةً إلاّ اقامها» تا آخر خبر. یعنی هنگامی که امام زمان بیاید هر بدعتی را از بین می برد و هر سنتی را به جای اصلی خود برگردانده و اقامه می کند.

همچنین در صفحه ۱۹۰ همان جلد ۱۳<sup>(۱)</sup> از امام باقر علیه السلام است: «إذا قام (ای صاحب الزمان) سار بسيرة

رسول الله ﷺ إلا أنه يبين آثار محمد و يضع السيف ثمانية اشهر هرجاً و مرجاً حتى يرضى الله». تبرستان

قضیه این است:

نه کسی را بفرستد که عوض رفع اختلافات و ازاله خس و خاشاکها و بدعتها و ضلالات از اطراف دین، ریشه شجره طیبه دین را از بیخ و بن برکند و اساس شریعت حقه را نسخ نموده و برای مردم، به هوای نفس، دین تازه ای بتراشد. نماز واجب هفده رکعتی را ۱۹ رکعت و جانشین او ده رکعت را ببخشد و آن نه رکعت هم گم شود. روزه یک ماهه ماه رمضان را ۱۹ روز و حج خانه کعبه را خانه شیراز تشریح نماید. پس چنین شخصی جزء مأمورین شیطان و عمال او می باشد.

اما در آیه بعدی که در سوره حج می باشد، گلیایگانی می خواهد بگوید چون کفار زمان پیامبر ﷺ به عذاب های قیامت که به آنها وعده داده و توعید شده بودند استعجال

می کردند و می گفتند: «چه وقت است میعاد و وقت ظهور این وعده ها اگر راست می گویند؟». این آیه نازل شد که حق جلّ جلاله در وعده خود تخلف نمی فرماید تا یوم موعود، یک یوم ربّانی که هزار سال است باقی مانده و چون وقت موعود فرارسید و هزار سال منقضی شد، شمس حق یعنی باب از افق فارس (شیراز) ظاهرگشت و وعود الهیه از ظهور قائم و میعاد بقای دین اسلام و یوم عظیم قیامت و روز انزال عذاب بر کفار (یعنی اعدام اهل طغیان و انقراض ارباب شرک و کفران) محقق پذیرفت.

### خلاصه جواب:

هیچ فردی از مفسّرین، اعمّ از شیعه و سنی که درباره این آیه تفسیر نوشته اند، هیچ یک موافق با مقصود و تفسیر ابوالفضل گلپایگانی نیست و از همه تفاسیر چنین به دست می آید که یوم هزار سال، مربوط به نشأه آخرت و غیر از

دنیاست و این، هیچ ربطی به ظهور و قیام قائم ندارد. علاوه بر همه اینها، شما مبدأ هزار سال را از چه موقع می‌دانید؟ آیا از جواب به کفار و نزول آیه شریفه است؟ اگر زمان نزول آیه را آخرین سال عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار دهید آیا زمان انقضای هزار سال با مقصود شما می‌سازد؟ و حال آنکه می‌گویید «علی محمد باب» در سال! ۱۲۶۰ هـ ق روی کار آمد. پس در اینجا ۲۶۰ سال دروغ گفته‌اید و هم‌چنین این سفسطه و پشت سراندازی که شما در آیه «یدبر الامر...» جهت مبدأ هزار سال راه انداختید و آن را سنه فوت (شهادت) امام یازدهم دانستید؛ این آیه را از روی چه مدرکی تأویل کردید؟ آیا جا دارد آیه‌ای را که در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده به دوران امام عسکری علیه السلام تأویل نمایید؟

از همه بالاتر، بر تقدیر اینکه زمان انقضای هزار سال با سال ظهور سید باب مطابقت نماید، که نمی‌نماید، آیا کفار

زمان خاتم الانبیا که به آنها وعده عذاب داده شده بود در زمان سید باب بودند که به ظهور او معذب شوند؟! یا پیرو حرف بی پایه و دروغی هستید که استادان «حسینعلی بها» در ایقان می گوید؟ که: کفار زمان خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در دوران باب، رجعت نمودند؟!

(بعداً مرحوم تهرانی می فرماید):

می گویم بر فرض صحت این مطلبِ باطلِ جناب بها، همین کفار و مخالفین سید باب تاکنون که بیش از یک قرن هم از ظهور او می گذرد، آیا معذب و منعدم و منقرض (به قول گلپایگانی که به عین عبارت گذشته اش می گوید: وعده اعدام اهل طغیان و انقراض ارباب شرک و کفران به ورود آن یوم عظیم مهیب مقدر گشته است) گشته اند؟

آری! این از همان وعده های دروغین قلع و قمع تمام دشمنان و سلطنت و پیروزی احباء الله است که از روز اول، سید باب به احباء و اغنام الله داده و بسیاری از ابلهان را از

همین راه فریفته است و کسانی هم تا به امروز به خمیازه آن مانده‌اند، البته دستگاه دین‌سازی، جز روی پایه‌های دروغ‌پردازی قرار نگیرد و در نتیجه جر به افتضاح و رسوایی، تمام نگردد.

یکی از احادیثی که مورد دستبرد مرید و مراد قرار گرفته، حدیث «مفصل» است. حسینعلی بها در کتاب ایقان، ۱۹۹ صفحه‌ای، در صفحه ۱۹۶ و در ایقان ۲۱۶ صفحه‌ای، در صفحه ۲۱۳ و صفحه ۱۵۵ (چاپ دیگر) در مقام تعیین سال ظهور مهدی موعود و تطبیق آن با ظهور علی محمد باب برآمده و چنین می‌نویسد:

«ملاحظه فرمایید که در اخبار سنه ظهور آن هویت نور را هم ذکر فرموده‌اند مع ذلک شاعر نشده‌اند و در نفسی از هوای نفس، منقطع نگشته‌اند. (فی حدیث المفصل: سئل عن الصادق علیه السلام: فکیف یا مولای فی ظهوره؟ فقال علیه السلام: فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره). باری تحیر است از این

عباد که چگونه با این اشارات واضحۀ لائحہ، از حق احتراز نموده اند».

گرچه جواب این فقره را در کتاب «خارج شدگان از صراط مستقیم»، قسمت دوم از صفحہ ۲۱ به بعد داده ایم ولی احتمال دارد که آن کتاب به دست محققین محترم نرسد؛ در اینجا نیز از نوشته خود و از تحقیقات آیت اللہ میرزا جواد تهرانی مطالبی را جهت روشن شدن اذهان می آوریم. عین مطلب ایشان را نیز، هم تاریخ نبیل زرنندی آورده و هم فرائد گلپایگانی<sup>(۱)</sup>.

مراد بها این است که سنہ ستّین (۶۰) هجری در حدیث مزبور اشاره است به سنہ ۱۲۶۰ هجری قمری که در آن سال علی محمد باب به ادّعا و دعوت، قیام کرد. عالی و دانی، این خیانت را فهمیده است. حتی حاج محمدکریم خان

کرمانی، رئیس فرقه شیخیّه، در کتاب «تقویم العوج»، صفحه ۱۷۶، کاملاً این حرف را رد کرده است. در کتاب «فلتات اهل ایمان»، صفحه ۲۵۶ و کتاب «دزد بگیر» در صفحه ۲۹، حدیث نقل شده حسینعلی را آورده و ردّ نموده‌اند؛ حالا شاید سؤال شود حدیث چه عیبی دارد که مورد هجوم موافق و مخالف قرار گرفته است؟ بشنوید:

اولاً- «سئل عن الصادق» از نظر عربی، غلط و کلام از فصاحت بیرون می‌رود. باید می‌نوشت «سئل الصادق».

ثانیاً «سنه» نیست بلکه «شبهه» است.

ثالثاً «ستین» نیست بلکه «لیستبین» است.

حالا از اشکالات دیگر صرف نظر می‌کنیم. اصل روایت در بحار الانوار، چاپ امین الضرب (کمپانی) از صفحه ۲۰۰ شروع می‌شود. اگر چاپ قدیم در دسترس نبود، بحار الانوار چاپ جدید، جلد ۵۳، صفحه ۳، سطر ۸ به بعد،

روایت مفضّل مفضّل آورده شده است. فقط مطلب مورد استشهاد نقل می‌گردد در صفحه ۲۰۱ چاپ قدیم، سطر ۹ به بعد و صفحه ۳ چاپ جدید، سطر ۱ به بعد چنین می‌نویسد:

«قال المفضّل: یا مولای! فکیف بدؤ ظهور المهدی علیه السلام و الیه التسلیم؟ قال علیه السلام: یا مفضّل! ینظر فی شبهة لیستین فیعلو ذکره و ینظر امره، و ینادی باسمه و کنیته و نسبة و یکثر ذلک...».

«فرمود یا مفضّل: ظاهر گردد در حالت شبهه تا آشکار شود امر او و بالا برود ذکر او».

خوانندگان عزیز بدانند در فقرات قبلی از این جملات که نقل شد از تعیین وقت ظهور، مأیوس می‌گردد و لذا از کیفیت ابتدای ظهور، سؤال می‌کند. سؤال این است: «ای مولای من! ابتدای ظهور مهدی و تسلیم مردم به آن حضرت چگونه است؟» حضرت فرمود: «ای مفضّل! در هیأت و

وضع مشتبهی ظاهر گردد تا اینکه عاقبت واضح و آشکار شود امر او و بالا بگیرد و بلند شود ذکر او و ظاهر گردد امر او و به اسم و کنیه و نسبش ندا شود...».

و لذا خوانندگان محترم اگر دقت کنند علاوه بر اشکال ادبی، در مطلبی که نقل شده اصلاً و ابداً کلمه «سنه ستین» وجود ندارد و در حدیث، تعیین سنه ظهور نشده؛ بلکه در صدر حدیث، مفضل دو بار سؤال از وقت ظهور نموده و امام صادق علیه السلام جداً نفی توقیت نموده اند و حتی در احادیث دیگر هم وجود دارد که: «كذب الوقاتون». پس حدیث هم علی محمد باب را تکذیب می کند و هم حسینعلی بها را که ایقان را جهت جاانداختن علی محمد باب نوشته است.

به مبلغ تعلیم دیده گفتم: آقای محترم! این پیامبر شما این خدای شما، این مراد شما - چرا حرف دروغ تحویل شماها داده و شما هم وجدان را زیر پا گذاشته و این دروغها

را تحویل افراد ناآگاه بهایی می دهید؟ مبلغ، سماجت کرد؛ دستم را دراز کردم و گفتم: آی بهایی های موجود در مجلس! و ای مسلمانان!، من در حضور شما دستم را دراز کردم که اگر ثابت کردم، کتاب بحار الانوار و حدیث مفضل، مطلب حسینعلی را نقل نکرده بود و حسینعلی، طراری و دزدی کرده و این جملات را نوشته است و این آقای مبلغ شما حرف او را به خورد شما می دهد من دست این مبلغ را از میج می برم و اگر مبلغ شما راست گفته بود دست من در اختیار شما. از هر کجا که می خواهید قطع کنید. مجلس متشنج شد. گفتیم: شما و بزرگان شما همیشه عادت دارید که صدر و ذیل حدیثی را بزنید و یک قسمت آن را هم تحریف نمایید. مثل شما و بزرگانان به این می ماند که به فرد بی نمازی رسیدند، گفتند: چرا نماز نمی خوانی؟ گفت: قرآن فرموده. تعجب کردند و پرسیدند در کجای قرآن نوشته که نماز نخوانید؟ گفت: آقا قرآن می فرماید: «و لا تقربوا

الصلوة»: «نزدیک نماز نروید». گفتند: چرا «و انتم سکاری» را نخوانده‌ای. گفت: ای بابا! اگر قرآن را تقسیم کنند، این یک کلمه نصیب ما می‌شود.

شما استدلال به قرآن می‌کنید و تفسیر به رأی می‌آورید در عین حالی که قرآن را قبول ندارید و هر کس به شما بگوید چرا نماز قرآنی را قبول ندارید؟ می‌گویید: علی محمد باب که تا به حال می‌گفتید امام زمان بود و کشته شد پیامبر بوده و نماز را برای ما از نظر رکعات، ۱۹ رکعت دستور داده و اگر پرسیم پس ۱۹ رکعت علی محمد باب کجاست و چگونه است؟ می‌گویید: حسینعلی بها در اقدس گفت: شما ۹ رکعت بخوانید و ما ده رکعت از نه رکعت را به شما بخشیدیم. اگر می‌گوییم: پس نه رکعت چه شد و کیفیت آن چگونه است؟ می‌گویید: حسینعلی بها آنرا در ورقه‌ای نوشته بود و محمد علی، ناقض اکبر آن را دزدید و تا به حال برای ما روشن نیست.

شما جهت دریافت مطلب فوق به «اقدس» ۵۰ صفحه‌ای، صفحه ۳۱ و «اقدس» ۱۸۰ صفحه‌ای، صفحه ۶۱ و کتاب «گنجینه حدود و احکام»، صفحه ۳۲ مراجعه نمایید. حتی در یادداشت‌ها و توضیحات ملحقات اقدس ۱۸۰ صفحه‌ای، صفحه ۱۰۹، برای شما نوشته‌اند. اصل صلوة ۹ رکعتی را جمال مبارک نظر به حکمت، در لوحی مجزاً نازل فرمودند... متن این صلوة در زمان حیات عنصری هیکل اقدس به مؤمنین ارسال نشد و سه نمازی که اکنون مورد استفاده احبّاً است جایگزین آن گردید. اندکی بعد از صعود جمال اقدس الهی، میرزا محمدعلی، ناقض اکبر، صلوة نه رکعتی و تعدادی از الواح دیگر را به سرقت برد.

چرا روزه شما، روزه قرآنی نیست؟ قرآنی که فرموده: «ان عدّة الشهور عند الله اثني عشر شهراً في كتاب الله»: «تعداد ماه‌ها در نزد خدا، ۱۲ ماه است». ولی هم علی محمد باب و هم اقدس شما می‌گویند ماه‌های سال ۱۹ ماه است. تازه

چند روز هم اضافه آورده‌اید و نام آن روزها را ایام «الها» نهاده‌اید.

شما که معاد قرآنی را قبول ندارید و معاد و قیامت را موهوم می‌دانید؛ شما که محارم و غیر محارم را فقط منحصر به زن پدر نموده و فقط با او نمی‌توانید ازدواج کنید؛ تا آخر شمایی که مرام خود را دین می‌دانید و آن را غیر اسلام معرفی می‌کنید؛ چرا به قرآن استدلال می‌کنید. قرآن مگر نمی‌فرماید:

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ».

«هر کس غیر از دین اسلام، دینی را اختیار کند از او هرگز

قبول نخواهد شد».

بالاخره آقای مبلغ بعد از سکوت، باز به اخبار و آیاتی استدلال نمودند که ما منکر همه آنها شدیم که بعضی از آنها را خدمت خوانندگان محترم تقدیم می‌کنیم. بعد از

تمام این مطالب از آنها قول گرفتیم اگر قولشان درست باشد، همگی، اعمّ از بهایی و شیعه در منزل ما حضور به هم رسانند تا تمام مدارک در اختیار آنها قرار گیرد.

### حدیث زوراء

حسین علی بها در صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱ ایقان، چاپ اول و صفحات ۲۰۷ و ۲۰۸ ایقان ۲۱۶ صفحه‌ای و صفحه ۱۹۱ ایقان ۱۹۹ صفحه‌ای می‌نویسد:

«و فی روضة الکافی عن معاویة بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال: اتعرف الزوراء؟ قلت جعلت فداک یقولون انها بغداد. قال: لا. ثم قال دخلت الری؟ قلت: نعم. قال: اتیت سوق الدواب؟ قلت: نعم، قال رأیت جبل الاسود عن یمین الطریق، تلك الزوراء یقتل فیها ثمانون رجلاً من ولد فلان کلهم یصلح الخلافه، قلت: من یقتلهم؟ قال:

یقتلهم اولاد العجم».

این است حکم و امر اصحاب آن حضرت که قبل از بیان فرموده‌اند و حال ملاحظه می‌فرمایید که «زوراء» موافق این روایت، ارض ری است، و این اصحاب را در آن مکان به بدترین عذاب به قتل رساندند و جمیع این وجودات قدسی را عجم، شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اید و بر همه عالم واضح و مبرهن است. حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن به مانند شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمی‌کنند. اینک دقت فرمایید:

این حدیث را جلد ۸ کافی به نام روضه کافی در صفحه ۱۷۷ به عنوان حدیث ۱۹۸ و صفحه ۱۲۰ جزء چهارم وافی به نقل از کافی. و بعضی از کتب دیگر نیز آورده‌اند که مستند حسینعلی بها، همان روضه کافی است. اصل حدیث را از اول تا آخر می‌آوریم تا محققین تطبیق

نموده و سیه روی کنند کسی را که دورغ گفته است. اینک کلّ حدیث از کافی:

«سهل بن زیاد، عن بكر بن صالح، عن محمد بن سنان، عن معاوية بن وهب قال: تَمَثَّلَ ابو عبد الله عليه السلام بيت شعر لابن ابي عقب:

و ينحر بالزوراء منهم لدى الضحى

ثمانون الفاً مثل ما تنحر البدن

و روى غيره: البزل. ثمّ قال لى: تعرف الزوراء؟ قال قلت: جُعِلت فداك، يقولون أنّها بغداد. قال: لا. ثمّ قال عليه السلام: دخلت الرّى؟ قلت: نعم. قال: أتيت سوق الدّوابّ؟ قلت: نعم. قال: رأيت الجبل الأسود عن يمين الطريق؟ تلك الزوراء يقتل فيها ثمانون الفاً منهم ثمانون رجلاً من ولد فلان، كلّهم يصلح للخلافه. قلت: و من يقتلهم، جعلت فداك؟ قال: يقتلهم اولاد العجم».

این بود اصل روایت. در بعضی از نسخ کافی، جمله «ثمانون رجلاً» وجود ندارد ولی ما پذیرفتیم؛ شاید این جمله ساقط شده باشد و ولی «ثمانون الفاً» در تمام نسخ، موجود است. امام در صدر حدیث برای این قضیه تمثیل به شعر «ابن ابی عقب» جسته که در آن ثمانون الفاً وجود دارد. اینک ترجمه حدیث:

«معاویة بن وهب می گوید: تمثیل جست حضرت اباعبداللہ رضی اللہ عنہ (امام صادق رضی اللہ عنہ) به بیت شعری از ابن ابی عقب و معنای شعر این است: نحر<sup>(۱)</sup> می شوند در زوراء، وقت ظهر از آنان هشتاد هزار نفر مانند نحر شترهای قوی هیکل. سپس حضرت فرمود: زوراء را می شناسی؟ عرض کردم: فدایت شوم می گویند زوراء، بغداد است. فرمود: نه چنین نیست. پس فرمود: داخل زمین ری شده ای؟ گفتم:

۱. شتر را ذبح نمی کنند بلکه «نحر» می کنند؛ یعنی مانند گاو و گوسفند سر نمی برند و نحر نوعی از انواع کشتن است که گوشت شتر با این روش، حلال می شود.

بلی. فرمود: داخل بازار مال فروشان شده‌ای؟ گفتم: بلی. فرمود: از طرف راست طریق کوه سیاه را دیده‌ای؟ همان زوراء است. در آنجا هشتاد هزار نفر کشته می‌شوند که هشتاد نفر از آنها از اولاد فلانند که همه آنها قابل خلافتند. (مراد خلافت‌های الهیه نیست بلکه خلافت‌های متعارفه بین خود مردم است). عرض کردم: چه کسانی آنها را می‌کشند؟ فرمود: اولاد عجم.

حالا احتمال می‌رود «ابن ابی‌عقب» این قضیه را از یکی از ائمه قبل شنیده و در این بیت به صورت شعر آورده است و امام صادق علیه السلام آن را پسندیده؛ لذا در این موقع در ابتدا برای معاویه بن وهب به شعر او تمثیل جسته و سپس این گفتگو را به میان آورده است.

اینک عنایت فرمایید، حسینعلی بها برای استدلال خود که راه‌گریزی داشته باشد، اول حدیث را حذف کرده و تمثیل امام به شعر را نیاورده، تا اینکه ۸۰ نفر خود را درست کند و ذیل حدیث را تحریف کرده و هشتاد هزار نفر را در نقل

خود اسقاط نموده است؛ زیرا می دانسته که در هیچ جایی از کره زمین ۸۰ هزار بابی کشته نشده و باز تغافل نموده که در حدیث دارد آن هشتاد نفر «من ولد فلان» بوده اند؛ یعنی از یک نفر یا از یک قبیله بوده اند و اگر بابی هایی هم در یک جا کشته داده باشند همگی با هم از یک قبیله و یک شخص نبوده اند.

مرحوم آیت الله میرزا جواد تهرانی می نویسد:  
منصفانه توجه فرمایید بعد از این تصرفات جناب بها هم، کجای این حدیث دلالت و شهادتی دارد بر اینکه این ماجرا و قتل در زمان ظهور موعود منتظر است و این مقتولین از اصحاب آن حضرتند؛ تا اینکه اگر با کشتگان بابی ها تطبیق نمود شهادت بر صدق آنان و صدق باب گردد؟ تعجب در این است که بعد از نقل این لاطائلات، جناب بها حملات خود را به عنوان خراطین ارض و غیره می نماید و های و هو و جنجال راه می اندازد.

## باز تحریف در حدیثی دیگر

در ایقان ۱۹۹ صفحه‌ای، صفحه ۱۹۶، آخر صفحه.

در ایقان ۲۱۶ صفحه‌ای، صفحه ۲۱۳.

در ایقان چاپ اول، صفحه ۱۵۵، می نویسد:

«و فی البحار: انّ فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمّد. اما العلامة من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقّه و العلامة من یوسف السجن و التقیّة و العلامة من محمّد، یظهر باآثار مثل القرآن». و به دنبال آن می نویسد: «با این حدیث به این محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده اند مع ذلک احدی متنبّه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبّه شوند إلا من شاء ربّک...»؛ تا آخر مطالبش.

اکنون توجه کنید که جمله «من محمد یظهر بأثار مثل القرآن» در هیچ حدیثی و هیچ جایی نیست، بلکه طور دیگری است که نقل می‌کنیم. در بحار الانوار، ج ۱۳ قدیم، ص ۵۶ و جلد ۵۱ جدید، صفحه ۲۱۷، روایتی را ابی بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبياء، سنّة من موسى و سنّة من عيسى و سنّة من يوسف و سنّة من محمد صلی الله علیه و آله. فاما من موسى، فخائف یترقّب و اما من يوسف فالسجن و اما من عيسى فيقال انه مات و لم يمّت و اما من محمد صلی الله علیه و آله فالسيف».

و روایت سعید بن جبیر از امام علی بن الحسین علیه السلام که می‌فرماید:

«فی القائم منا سنن من سنن الانبياء، سنّة من آدم و سنّة من نوح و سنّة من ابراهيم و سنّة من موسى و سنّة من

عیسی و سنّة من ایوب و سنّة من محمّد ﷺ، فاما من آدم و نوح فطول العمر و اما من ابراهيم فخفا الولادة و اعتزال الناس و اما من موسى فالخوف و الغيبة و اما من عيسى فاختلف الناس فيه و اما من ایوب فالفرج بعد البلوى و اما من محمّد ﷺ فالخروج بالسيف».

در صفحه ۵۷ ج ۱۳ چاپ قدیم و صفحه ۲۱۷، جلد ۵۱ جدید، محمد بن مسلم از امام باقر علیهما السلام چنین نقل می کند که حضرت فرمود:

«إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ شَبَهًا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرِّسْلِ يُونُسُ بْنُ مَتَّى وَ يَوْسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ (صلوات الله عليهم) فاما شَبَهُهُ مِنْ يُونُسَ فَرَجُوعُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ وَ هُوَ شَابٌّ بَعْدَ كِبَرِ السَّنِّ وَ اما شَبَهُهُ مِنْ يَوْسُفَ ابْنِ يَعْقُوبَ فَالغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ وَ اخْتِفَائِهِ مِنْ اخْوَتِهِ وَ اشْكَالِ امْرِهِ عَلَى ابِيهِ وَ اهْلِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ اما شَبَهُهُ مِنْ مُوسَى

فدوام خوفه و طول غيبته و خفاء ولادته و تعنت شيعته من بعده بما لقوا من الاذى و الهوان الى أن اذن الله عزّ و جلّ في ظهوره و نصره و ايده على عدوّه و أمّا شبهه من عيسى فاختلف من اختلف فيه حتى قالت طائفة منهم ما ولد و قالت طائفة مات و قالت طائفة قتل و صلب و أمّا شبهه من جدّه المصطفى ﷺ فخروجه بالسيف و قتله اعداء الله و اعداء رسوله و الجبارين و الطواغيت و انه ينصر بالسيف و الرعب و انه لا ترد له راية و إنّ من علامات خروجه خروج السفينانى من الشام و خروج اليمانى و صيحة من السما فى شهر رمضان و مناد ينادى باسمه و اسم ابيه».

در صفحه ۲۱۸ حديث هفتم، جلد ۵۱ بحار الانوار نظير احاديث فوق است و امّا راجع به «سنّة من محمّد» مى فرمايد: «و امّا من محمد ﷺ فالقيام بسيرته و تبين آثاره ثمّ يضع سيفه الى...». در صفحه ۲۱۸ باز دارد كه: «امّا من

محمد ﷺ فالقیام بسیرته و تبیین آثاره...».

در صفحه ۲۲۳، حدیث ۱۰، جلد ۵۱ دارد که: «اما

سنته من محمد ﷺ فیهتدی بهداه و یسیر بسیرته» و در

صفحه ۳۴۵ جلد ۵۲ حدیث ۹۷ دارد:

«قلت: و ما شبه محمد ﷺ؟ قال: إذا قام سار بسیرة

رسول الله ﷺ إلا أنه یبین آثار محمد ﷺ و یضع السیف

ثمانیة اشهر هرجاً هرجاً (مرجاً) حتی یرضی الله. قلت:

فکیف یعلم رضاء الله. قال: یلقى الله فی قلبه الرحمة».

در تمام این روایات دارد سیره و روشی را که از

محمد ﷺ دارد قیام به سیره او و تبیین آثار او و خروج به

شمشیر و قتل دشمنان خدا و جابره و سرکشان و بالاخره

نصرت و پیروزی او به شمشیر و رعب.

این بود ما حاصل تعدادی از احادیث که برای

خوانندگان محترم نقل نمودیم ولی حسینعلی بها با کمال

پررویی نوشته است که: «و العلامة من محمد یظهر بآثار مثل قرآن». اگر این نیز از محصولات و دروغ‌های او نیست شما گروه بابی و بهایی در یکی از کتاب‌های شیعه و سنی پیدا کرده و به ما ارائه دهید. و اگر بروید کتابی هم بنویسید و این مطلب را در آن کتاب بیاورید؛ تازه با اشکالات جدیدی برخورد می‌کنید از قبیل ناسخ نداشتن قرآن و امثال آن.

حالا که شما می‌خواهید این را با علی محمد باب تطبیق بدهید آیا وجداناً کتاب علی محمد باب، مثل قرآن است. بگذارید ساکت باشیم و شما و رؤسای شما را بیش از این خجالت ندهیم.

مسلمان و بهایی بدانند رؤسای بهائیت در تأویل و جابجا نمودن آیات و روایات، مخصوصاً در عوض کردن کلمات و ضمائر، ید طولایی داشته و دارند و همیشه جملات خود را به کتاب‌هایی از قبیل بحارالانوار و غیره نسبت می‌دهند و می‌دانند که بهایی‌ها، رنگ بحارالانوار را

ندیده و مسلمان‌هایی بی سواد نیز از محتایات بحار الانوار، بی خبرند. تنها ب خبرنگاران و علمای اعلامند؛ اگر بزرگواریشان اجازه دهد و نگویند: «الباطل یمیت بترک ذکره» به بحار مراجعه و دزدی این گانگسترهای عقاید ملل را برملا سازند، آنها هم کم هستند و اگر تحقیقی کرده و به صورت کتاب تحویل جامعه داده‌اند در حدی محدود بوده و بعد از مرگشان کسی نیست آنها را تکثیر و یا تجدید چاپ نماید و آن یکهزار و یا پانصد جلد چاپ شده هم در دست افراد بوده یا در گوشه کتابخانه‌ها خاک می‌خورند و باز دزدان دغل با مراجعه به کتابخانه‌ها، گاهی آن نسخ را دزدیده و معدوم می‌سازند تا در دسترس مردم، اعم از مسلمان و غیر مسلمان قرار نگیرد و مردم در جهالت مطلق و بی‌محتوایی از مذهب خود بمانند؛ لذا می‌خواستیم اوراق بسیاری را سیاه کرده و تحویل خوانندگان بدهیم ولی گمان می‌کنم که مختصر و مفید، کارسازتر باشد.

## اخطار نهائی

بھائی‌ها، می‌دانید کہ طبق دستور بزرگگان حسینعلی  
بہاء در اقدس ۵۰ صفحہ‌ای، صفحہ ۱۴ و اقدس ۱۸۰  
صفحہ‌ای، صفحہ ۴۳ دزد چہ حکمی دارد در این فقرات  
می‌نویسد:

«سارق و دزد را در دفعہ اول تبعید و نفی بلد،  
در دفعہ دوم زندان و حبس نموده و اگر در دفعہ  
سوم دزدی کرد، بر پیشانی او «داغی» و علامتی  
باید گذاشت تا اینکه هیچ‌کدام از مُدُن اللّٰہ (یعنی  
شہرستانها) او را قبول نکرده و از شہر بیرون نمایند».

حالا شمائی کہ این جزوہ را خواندید، مشاہدہ  
فرمودید کہ رئیس شما در مواردی از اخبار و احادیث  
مطالبی را دزدیدہ و شما بی‌خبران را با یاوہ‌های خود بہ راہ

دزدی کشانده، اکنون با رئیس اصلی شما و با رؤسای فعلی و مبلغینتان که این همه دروغ و دغل را تحویل شما می دهند، چه باید کرد؟ خود انصاف دهید اگر مردانگی و غیرت و انصاف دارید.

چون مبلغ بهائی گفت بهائیت دین است و اکثر استدلالاتی را که می آورد، به بحارالأنوار و کتب شیعی نسبت می داد اینک او و مریدانش بشنوند:

در بحارالأنوار جلد ۱۱ صفحه ۳۴ و ۳۵ روایت ۱۸ از امام هشتم علیه السلام نقل می کند:

«و شریعة محمد صلی الله علیه و آله لا تُنسخ إلى یوم القیامة و لا نبی بعده إلى یوم القیامة فمن ادعی بعده نبوة أو أتى بعد القرآن بكتابٍ فدّمه مُباح لكل من سمع ذلك منه».

«شریعت و دین پیامبر اسلام ﷺ تا روز قیامت نسخ نخواهد شد و تا روز قیامت هم پیامبری نخواهد آمد و کسی که بعد از پیامبر مدعی نبوت شود و یا کتابی بعد از قرآن بیاورد، پس خون او مباح است بر کسی که بشنود و او را بکشد».

و همچنین روایت ۵۵ صفحه ۵۶ جلد ۱۱ بحار الأنوار از امام صادق علیه السلام در آخر روایت چنین آمده:

«حتی جاء محمد صلی الله علیه و آله فجاء بالقرآن و شریعته و منهاجه فحلاله حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة».

و در روایت ۳۸ صفحه ۳۵۳ جلد ۱۶ بحار الأنوار از امام صادق علیه السلام آخر روایت این است:

«حتی جاء محمد صلی الله علیه و آله فجاء بالقرآن و بشریعته و منهاجه، فحلاله حلال إلى يوم القيامة و

حرامه حرام إلى يوم القيامة». (عین روایت بالا)

همچنین روایت ۲ صفحه ۳۶ جلد ۶۵، چاپ بیروت، و ۶۸ چاپ ایران بحار الأنوار و روایت ۲۰ صفحه ۲۶۱ همین جلد، امام رضا علیه السلام در جواب مأمون می فرماید:

«و..و سید المرسلین و خاتم النبیین و أفضل

العالمین لا نبی بعده و لا تبديل لملة و لا تغییر

لشریعتہ و انّ جمیع ما جاء به محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله

هو الحقّ المبین.... والتصدیق بکتابه الصادق العزیز

الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه....».

و روایت ۲ صفحه ۴۱۷ جلد ۳۶ و روایت اول صفحه

۲ جلد ۶۶ چاپ بیروت و ۶۹ چاپ ایران همه و همه ناطق

بر این می باشند که دین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دینی است

همیشگی و بعد از او پیامبری و یا دینی تا روز قیامت

نخواهد آمد.

حدیثی را صاحب «فصول المهمّة» از امام باقر علیه السلام نقل کرده که امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که پیامبر فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي  
فَمَنْ ادَّعَى ذَلِكَ فَدَعَاؤُهُ وَبَدْعُهُ فِي النَّارِ فَاقْتُلُوهُ وَ  
مَنْ اتَّبَعَهُ فَإِنَّهُ فِي النَّارِ».

حالا آیا عاقل احتمال می‌دهد که امام زمان  
کتابی غیر از قرآن بیاورد تا پیامبر معصوم و  
معصومین دیگر علیهم السلام فتوای قتل آن امام معصوم (امام  
زمان) را صادر نمایند.

اینک خبری از اخبار مربوط به خاتمیّت را از کتب  
سنّی‌ها می‌آوریم تا بهائیه‌ها بفهمند این موضوع مسلم در

کتب اهل سنت نیز فراوان آمده است. اگر دوست داشتید عربی این مطالب را هم به دست آورید، به صفحه ۱۲ کتاب فِرَق و ادیان نوشته مؤلف، قسمت سوم مراجعه نمائید.

اکنون ترجمه:

پیامبر عالی قدر اسلام ﷺ می فرماید:

«مَثَلِ مَنْ وَ مَثَلِ أَنْبِيَاءِ گزشته مَثَلِ مردی است که عمارت محکم و زیبایی را بنا نهاده و تنها یک آجر از گوشه آن ساختمان ناقص مانده پس در این صورت مردم از دیدن این عمارت زیبا و مجلل و از کسری آن آجر در حیرت و تعجب خواهند بود و می گویند چه نیکو خانه ایست اگر جای آن یک خشت خالی نمی بود (و ساختمان تکمیل بود).

رسول خدا ﷺ می فرماید: «اینک منم که به

جای آن خشت نهاده شده و آدم پس پیامبران را ختم نمودم».

اتفاقاً شوقی افندی که یکی از ائمه بهائیت است، قسمتی از فتاوای بزرگان کشور مصر را که سنّی می باشند، در صفحه ۱۳۵ جلد ۴ «قرن بدیع» چنین می آورد:

«سیدنا محمد ﷺ هو خاتم النبیین و المرسلین لا دین بعد دینه و لا شرع ینسخ شرعه و انّ القرآن هو آخر کتب اللّٰه و وحيه لانبیائه و رسله».

پس پذیرفتن خاتمیت، اعتقادی است

اسلامی.

و اگر بهائیهها این مطالب را منکر شوند، و یا توجیه کنند که قیامت آمده و رفته و اصلاً قیامتی وجود ندارد، محکوم مسلمانهای عالم اعم از شیعه و سنّی می باشند در

عین حالی که جواب آنها در کتابهای فهرست داده شده  
به طور مستوفی آمده است.

و اگر هم خواستند با ما تماس بگیرند که یک کتاب  
دیگری نیز درباره قیامت در بطلان عقائد آنها بنویسیم.

در خاتمه از افرادی که نمی توانند معانی جملات  
عربی کتاب را بفهمند، تقاضا می شود در ترجمه آن به عالم  
محلّ مراجعه فرمایند. متشکریم.

اینک شما را به بعضی از کتب، حواله می‌دهیم که همه آنها یا بعضی از آنها را نیز تهیه نموده و بر فرهنگ دینی و اسلامی خود بیفزایید.

فهرست کتب مفیدی را که ما در صفحه ۱۷۴ جزو دوم ادیان و فرق به نام «خارج‌شدگان از صراط مستقیم» آورده‌ایم یادآور می‌شویم. امیدواریم پیدا کرده و مطالعه فرمایید.

۱. اعترافات کینیاژ دالگورکی جاسوس روسیه.

۲. اعترافات و گزارشات پرنس دالگورکی (مرتضی احمد

«آ»).

۳. بی‌بهای باب و بها (محمد علی خادمی).

۴. فلسفه نیکو (میرزا حسن نیکو).

۵. خاتمیت (علی امیرپور).

۶. پیام پدر (فضل الله مهتدی).

تبرستان

www.tabarestan.info

۷. ۴ شب جمعه (جلال الدین دزی).

۸. دزدبگیر (شیخ علی ابیوردی).

۹. جمال ابهی (علی موسوی).

۱۰. بزبگیر و شور شوقی (محمد باقر دادخواه).

۱۱. فرق و ادیان، قسمت دوم و سوم (محمد مردانی).

۱۲. محاکمه و بررسی باب و بها (دکترح - م - ت).

۱۳. کشف الحیل (عبدالحسین آیتی، «آواره»).

۱۴. مفتاح باب الابواب (زعیم الدوله تبریزی).

۱۵. مزدوران استعمار در لباس مذهب (سید ضیاء روحانی).

۱۶. امشی به حشرات بهایی (سید محمد مهدی مرتضوی).

۱۷. ساخته های بهائیت (انور ودود).

۱۸. نامه‌ای از سن پالو (امان‌الله شفا).

۱۹. بارقه حقیقت (خانم قدس ایران).

۲۰. بهایی چه می‌گوید؟ (آیت‌الله جواد تهرانی).

۲۱. خاطرات صبحی (فضل‌الله مهدی).

۲۲. سیری در کتاب‌های بهائیان (رضا سلطان‌زاده).

۲۳. بهائیت یا جنایت عجیب (سید مهدی رضوی).

۲۴. تاریخ جامعه بهائیت از نوماسونی (بهرام افراسیابی).

۲۵. رهبران وادی ضلالت (سید مصطفی حسینی طباطبایی).

۲۶. بهائیان (سید محمدتقی نجفی مقدم).

۲۷. پای سخنان پدر (محمدجعفر امامی).

۲۸. بابی‌گری و بهایی‌گری (محمد محمدی اشتهاردی).

۲۹. خلاصه همراه در احوالات باب و بها (محمد مردانی).

البته کتب فراوان دیگری که مستقلاً نوشته شده و یا در ضمن مباحث کتاب، اوراقی راجع به بابیت و بهائیت آمده است نیاوردیم؛ فقط کتاب‌هایی را که می‌شود در بازار تهیه کرد و یا در کتاب‌خانه‌ها به آسانی پیدا نمود جهت اطلاع خوانندگان عزیز و محققین عالی مقام آوردیم.

والسلام علی من اتبع الهدی

قم - محمد مردانی

ص - پ: ۳۶۴۵/۳۷۱۸۵

## اعتذار:

از مطالعه کنندگان محترم  
تقاضای می‌شود اگر اشتباهی از  
نظر چاپ مشاهده فرمودید،  
ما را عفو فرمایید.

- معرفی و شناسنامه کتاب ..... ۱ - ۲
- علت نوشتن کتاب ..... ۳ - ۶
- حرکت به سوی ساری ..... ۶ - ۸
- اولین برخورد با مبلغ بهائی ..... ۸
- شروع جلسه توسط نویسنده ..... ۹
- سؤال از مبلغ ..... ۱۰
- روایاتی از کتب عامه (سنی ها) ..... ۱۲ - ۱۸
- روایاتی از کتب خاصه (شیعیان) ..... ۱۹ - ۲۲
- روایاتی از صحیفه عدلیه (باب) ..... ۲۳ - ۲۵
- علی محمد نام ۱۲ امام را با عظمت می برد ..... ۲۵ - ۲۷
- حدیث لوح مورد تأیید باب و بها ..... ۲۸
- اصل حدیث با ترجمه کامل آن ..... ۲۹ - ۴۰
- دستبرد حسینعلی در حدیث لوح ..... ۴۰ - ۴۲

- استدلال مبلّغ و مبلّغین بهائیت با جواب آنها ..... ۴۲ - ۶۰
- دستبرد و دزدی آشکار رهبر بهائیان ..... ۶۰ - ۶۲
- معج دزد گرفته می شود ..... ۶۲ - ۶۴
- نماز دزدیده شده و روزه و معاد بهائیان ..... ۶۶ - ۶۹
- باز دزدی و تحریف در حدیث زوراء ..... ۶۹
- نقل اصل حدیث و جواب آنها ..... ۷۰ - ۷۵
- تحریفی دیگر در خبری دیگر ..... ۷۵
- جواب تحریف او ..... ۷۶ - ۸۲
- اخطار نهائی ..... ۸۲
- حکم دزدی، در مرام بهاء ..... ۸۲
- روایاتی خواندنی ..... ۸۳ - ۹۰
- کتب خواندنی ..... ۹۰ - ۹۳
- فهرست کتاب ..... ۹۵ - ۹۶

آثار مولف :

- ۱- مناظرات و مکاتبات
- ۲- سیری کوتاه در مرام صوفی گری
- ۳- سیری کوتاه و گذرا در ادیان و فرق
- ۴- سیری کوتاه و گذرا در عرفان عارفان
- ۵- سیری کوتاه در مرام اهل حق (علی الهیان)
- ۶- خلاصه همراه در اموات باب و بها
- ۷- شیعه شناسی
- ۸- قلم یا کشکول
- ۹- شیطان پرستان و فرقی از اهل حق
- ۱۰- سوالاتی از ملل و نمل جا

قیمت : ۴۰۰ تومان